

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود راجع به بیع مصحف بود.

عرض کردیم مرحوم شیخ وفاقا للمشهور اختیار فرمودند حرمت بیع مصحف را.

و متعرض روایات شدیم. ایشان هم متعرض شدند. یک نکته ای که در اینجا ماند، آن که امام می فرمایند که مصحف را نخر اما بگو من از تو این ورق و این جلد را می خرم نه اینکه خود خط را که کلام الله باشد.

یک بحثی را دیروز عرض کردیم گاهی اینجا ممکن است مطرح بکنیم و آن بحث خلاصه اش این است.... خلاصه آن بحث به این صورت است که آیا از این روایت ما چون شبیه این بحث ها را سابقا کرارا گفتیم. یک حکم وضعی هم می توانیم در بیاوریم غیر از جانب تکلیفی، یعنی بگوییم به طور طبیعی هر کسی که مصحف می خرد، در حقیقت ورق و جلد را می خرد، اما خط را نمی شود خرید و فروش بشود. آن وقت به طور طبیعی اگر شما گفتید این مصحف را خریدم، یعنی در حقیقت چون وضعی دارد، حکم وضعی مراد این است که چه شما بدانید چه ندانید، خودش آثارش، یعنی من در حقیقت از شما جلد و ورق را خریدم، خط را دیگر نخریدم به طور طبیعی. قصد هم نمی خواهد.

فرض کنید مثلا شاید شبیه این رأی این باشد که اگر کسی در ماه رمضان روزه بگیرد نیت قضا بکند که قضای ماه رمضان قبلی. ممکن است در آنجا کسی بگوید نه برای همین ماه رمضان فعلی واقع می شود. قصد هم نمی خواهد. چند تافرع دیگر هم هست دیگر بخواهیم بگوییم طول می کشد و از بحث خارج می شویم.

آیا می شود این مطلب را در اینجا هم گفت و قائل شد؟ انصافاً بعید است. ظاهر خود حدیث هم این نیست. چون تصریح می کند که این جورنگو و این جور بگو که اشتری منك الورق و الجلد، این معنایش این است که در اینجا این بیع و شراء قابلیت هر دو را دارد. یعنی اگر گفت مصحف را خریدم، باطل است، به خاطر اینکه یک جزء از ثمن معین نیست، به ازای خط است و آن قابل نقل و انتقال نیست به عوض. و اگر گفت ورق و جلد را خریدم، درست است. پس بگوییم اگر کسی گفت مصحف را خریدم به طور طبیعی فقط جلد و ورق مراد است.

و تحلیلش همان نکته‌ای بود که ما عرض کردیم. و آن استفاده یک حکم وضعی باشد. که بگوییم در خرید و فروش مصحف اصولاً این طور واقع می‌شود.

لکن انصافاً این مطلب مشکل است.

مطلب دوسه تا مطلب دیگر مرحوم شیخ در آخر بحث دارند که کمی تند می‌خوانیم.

ثم ان المشهور بين العلام و من تأخر عنه عدم جواز، این نکته‌ای که بین العلام و من تأخر عنه، نکته لطیفی است. عرض کردم ما در فقه شیعه یک مقدار از مسائل را به قول مرحوم آقای بروجردی، تعبیر آقای بروجردی است اصول مطلقات. مراد ایشان از اصول مطلقات احکامی هستند که در نصوص وارد شدند، در روایت. ایشان از آنها تعبیر می‌کرد به اصول مطلقات. یعنی آن احکام کلی، کلی نه کلی به این معنا که کل توش باشد، آن احکامی را که فقهای ما مذهب، به نحو تلقی از اهل بیت (ع) گرفتند. بعدش در مقابل اصول مطلقات به اصطلاح فقه، یا فقه ماثور می‌گفتند. ماثور با همزه و ثا، یعنی وارد شده، اثر. یا فقه روایی به آن می‌گفتند. در مقابل او فقه تفریعی بود که به اصطلاح فروعی را ذکر می‌کردند که در روایت نیامده، اصطلاحاً به آن فقه تفریعی می‌گفتند. من چند بار شرح این مطلب را دادم، دیگر امروز وقت نیست.

عرض کردیم فقه تفریعی در اصحاب ما کمی قدیم‌تر شروع شد، اما قبول نیفتاد، مورد قبول. از اولین زمانی که مورد قبول افتاد شیخ طوسی در مبسوط است. ایشان که مطرح کردند، توضیحات ایشان را سابقاً دادم دیگر وارد این بحث نمی‌خواهد بشویم.

از زمان شیخ طوسی تدریجاً مورد قبول افتاد. مخصوصاً شیخ دو تا کتاب فقهی داشت. یکی نهاییه داشت که این به اصطلاح فقه روایی یا ماثور است به قول آقای بروجردی اصول مطلقات است؛ یعنی احکامی که در اینجا آمده به استثنای کمی اینها در روایات هست. البته بعضی احکامش هم فعلاً دلیل نداریم، به اعتماد ایشان می‌گوییم در روایات است. و الا الان دلیلی بر این مطلب نداریم.

عرض کنم که و فقه مبسوط ایشان است که فقه تفریعی است. توضیحاتی راجع به این جهت عرض کردیم. و بعد از شیخ هم خب یک نوع بحث‌هایی بین اصحاب بود. در حقیقت بعد از شیخ مرحوم محقق حلی قدس الله سره در کتاب شرایع اولین فقهی است که این دو تا را با همدیگر خلط کرد. خلط خوبی هم کرده انصافاً خیلی موفق است. یعنی هم فقه ماثور و هم فقه تفریعی را با هم جمع کرد. و منظم کرد. چون فقه ماثور گاهی بریده بریده است، مثلاً در باب وضو یک جایش، مثلاً شک در غسل ید بکند، اما شک در غسل وجه در روایت

نیامده مثلاً، من باب مثال می‌خواهم بگویم. شک در مسح پا آمده شک در مسح رأس نیامده، من باب مثال می‌خواهم عرض بکنم. در روایات فقه مآثور یک بدی دارد، بریده بریده است، به همان مقداری که روایت است.

در فقه تفریعی این بریدگی‌ها را جمع کردند، به هم دیگر وصلش کردند. این بریدگی‌ها اگر گفت شک در غسل ید کرد، شک در غسل وجه هم به آن اضافه کرد. فقط فرقی این است غسل وجه اضافه فقهای ماست، غسل ید مآثور است. آن وقت این دو تا اگر با همدیگر جمع بشوند به صورت یک واحد یکنواخت خیلی لطیف در می‌آید. الان شما شرایع را نگاه بکنید متنش قانونی تر و فقهی تر است تا فرض کنید متن کتاب مقنع شیخ صدوق مثلاً یا هدایه ایشان. چون مقنع و هدایه هر دو فقه مآثورند دقیقاً. هیچی اضافه ندارد. دقیقاً روایات را آورده است. خب طبیعتاً توش کم و زیاد دارد.

البته این که می‌گویم دقیقاً چون عده‌ای از موارد هم دارد که ما فعلاً روایاتش را نداریم اما توی این کتاب آمده. طبق قاعده باید روایت باشد. و اولین کسی که این کارها را کرد مرحوم شیخ صاحب شرایع بود که انصافاً خیلی موفق است. انصافانه اینکه حالا و حتی اخیراً یکی از این آقایان ابازی‌ها که خوارج هستند در عمان پیش من بود، گفتم نه شما و نه اهل سنت این ترتیب شرایع ما را ندارند. پیش من بود تعجب هم کرد که ما این قدر به فقه آنها مسلط هستیم. گفتم که این متأسفانه این کتابی که هست بد نیست معلوماتش اما پریشان است، یعنی متفرق، خودش هم قبول کرد، مرد ۷:۳۰ بود، قبول کرد گفت راست می‌گویید، حق با شماست. گفتم اصولاً ما در ترتیب کلی فقه چون این کار را مرحوم محقق کرد، سنی‌ها هنوز هم ندارند، نه سابق و نه هنوز. ایشان کل ابواب فقه را به چهار تا کرد.

حالا بعدها بحث کردند که بعضی از مسایل را کجا جا بدهیم، آن بحث دیگری است. مثلاً مسئله بلوغ را اینها گیر کردند کجا بیاورند. در بعضی درصوم آمده، بعضی در کفارات آمده، بعضی جاهای دیگر آمده است.

به هر حال مرحوم محقق قدس الله نفسه این تنظیم کلی که یا عبادات است یا عقود است یا ایقاعات است و یا احکام. مثل دیات و ارث و غصب و اینها را انداخته توی احکام. چهار باب کل ابواب، الا الان سنی‌ها هم ندارند الی الان. چون آنها که از ما نگرفتند به ما مراجعه نکردند، آنها هم که به طریق اولی ابازی‌ها به طریق اولی. وزیدی‌ها و فرض کنید اسماعیلی‌ها و دیگران به طریق اولی.

علی ای حال مرحوم محقق قدس الله نفسه هم یک ترتیب کلی به ابواب فقه داد که خیلی قشنگ مرتب جمع و جورش کرد. و خیلی موفق است انصافاً. و یکی هم در فقه شیعه بالخصوص یک تنظیمی ما بین فقه مآثور و فقه تفریعی داد. این خیلی مهم است. یک سروسامانی به کل فقه شیعه داد. این دو تا را با همدیگر. آن وقت در کتاب مبسوط شیخ که اصل بود، زیاد از تفریع دارد. خیلی تفریعاتی

هم دارد که اصلاً به درد ما نمی خورد، مثل مسح بر خفین، اصلاً مسح بر خفین پیش ما نیست. و همچنین در ابواب طلاق و در ابواب اینها، فروعی دارد که اصلاً در فقه، اینها را مرحوم محقق حذف کرده است. خیلی از فروعش اصلاً به درد کار ما نمی خورد، اینها را حذف کرد، آن فروعی که به درد می خورد نگه داشت.

لذا انصافاً در این جهت کتاب شرایع یک کتاب بسیار خوبی است. این که این همه هم شرح برایش نوشتند، نمی دانم شصت تا هفتاد تا نود تا شرح برایش نوشتند، شرح های پخته و علمی نه اینکه شرح های عادی، شرح هایی که مثلاً بر کتاب های مثل بنده بخواهند بنویسد. شرح های خوبی برایش نوشته شده مثل جواهر مثل مسالک، اینها همه شرح شرایع هستند دیگر. انصافاً هم این کتاب يستحق این اعتنا را به خاطر این جهتی که من عرض کردم.

البته فقه تفریعی ما عادتاً از فقه سنی گرفته شده است عادتاً. چون سنی ها این فقه تفریعی را زیاد داشتند. مخصوصاً که اهل سنت نصوصشان و روایاتشان کم بود. سعی کردند تفریع زیاد بکنند. و کار را هم عرض کردم اینها چون سلطه سیاسی هم دستشان بود، هر مشکلی که در جامعه پیدا می شد، تدریجاً، مخصوصاً دایره اسلام هم توسعه پیدا کرده بود، این را به فقهاء می دادند. لذا از این جهت فقه اینها فروع زیاد دارد. البته الان فقه ما هم فروع زیاد دارد. همین جواهر یک محاسبه ای کردند ۶۳ هزار فرع دارد. این طور می گویند ۶۳ هزار مسئله دارد. مسالک دوازده هزار تا. علی ای حال اگر راست باشد، من فقط نقل می کنم صحت و سقمش را به عهده نمی گیرم. عرض کنم که آنها بیش از این حرف است. و انصافاً خیلی زحمت کشیدند. در فروع زیاد گفتند. در تفریع زیاد وارد شدند. بعضی از تفریعات هم در مسائل سابق به مناسبتی از کتاب هایشان خواندیم، دیگر اگر جایی پیش آمد که نکات جدیدی باشد در جایش باز می گویم چون همه مطالب را در یک روز نمی شود گفت.

س: ۱۰:۴۹ پس کجا می شود؟

ج: دیگر آن یک شرحی دارد که طول می کشد. انشاء الله یک روز دیگر، اگر رسیدیم خودم انشاء الله توضیح می دهم. به این معنا ما نداریم.

ثم ان المشهور بين العلامة و من تأخر عنه، آن وقت یک مقدار ما از بس رفتیم مقدمات، مؤخراتش یادمان رفت. یک مقدار در فقه تفریعی ما مدیون علامه هستیم. غرضم این بود که این را بگویم. چون این پسر خواهر مرحوم محقق است دیگر محقق حلی دایی ایشان است. ایشان همشیره زاده ایشان است. ایشان اضافه کرد بر کتاب دایی اش یک مقدار از کتب، چون ایشان هم به کتب اهل سنت آشنا شد.

البته شواهد نشان می دهد که علامه مقدار معتنا بهی از مصادر اهل سنت را دیده، اما در این کتاب تذکره حالا دیگر دقیقا ما هم نمی دانیم، آنچه که آورده تقریبا مطابق با مغنی ابن قدامه است.

من چند دفعه توضیح دادم مشهور شده مغنی. مغنی نیست، چون ابن قدامه خودش یک متنی نوشته، پسر برادرش که به او هم می گویند ابن قدامه، هر دو ابن قدامه هستند. ابن قدامه پسر برادر آن شرحی بر کتاب عمویش نوشته به نام الشرح الکبیر، آن با مغنی یک جا چاپ شده، الشرح الکبیر مال ابن قدامه پسر برادر با عمو. کتاب علامه با این پسر برادر می خورد. با این شرح الکبیر می خورد. الشرح الکبیر هم معظم مطالبش از عمویش است. به مغنی می خورد. لکن تعابیر علامه در تذکره به شرح کبیر نزدیک تر است تا به تعابیر کتاب مغنی.

این کتاب را ایشان نوشته، عرض کردم خیلی هم عجیب است چون گاهی اصلا تماما عین عبارت همین شرح کبیر است همین عبارت سنی ها. و تا اینجایی که از کتاب چاپ شده اسم نمی برد. چون کتاب علامه می دانید تذکره ناقص است، بعضی گفتند کامل نوشته ایشان، لکن به ما نرسیده است. بعضی هم گفتند موفق نشدند کامل بنویسند. به هر حال آن هم بحث کتاب شناسی خودش را دارد. شاید بعدها نوشته علامه والا این به حسب امروزی سرقت ادبی می گویند، به حسب ظاهر که از کتاب گرفته بدون ذکر مصدر.

به هر حال یک مقدار زیادی از فروع، کتاب شرح کبیر و مغنی هر دو کتاب های خوبی هستند، انصافا در میان کتب اهل سنت، با اینکه هر دو حنبلی هستند، هم ابن قدامه عمو و هم پسر برادر، و حنبلی ها خیلی اهل تفریع و استدلال و اینها نیستند. در اهل سنت آن که خیلی افراط دارد در این قسمت ها حنفی ها هستند. آن که معتدلشان است به نظر من از همه شان معتدل تر و جمع و جور تر شافعی است. از تمام اینها جمع و جور تر است.

و حنبلی ها غالبا حدیثی هستند. دنبال اثر و حدیث و اینها هستند. اما مغنی قشنگ نوشته انصافا، قیاس هم دارد با اینکه حنابله خیلی اهلش نیستند، قیاس و میاس و مناقشات علمی اش

س: استاد مالکی ها چطور هستند؟

ج: مالکی ها هم خوب هستند. خود موطع مالک که خوب است به خاطر اینکه اول نص را آورده، بعد یک مقدار تفریعات دارد، اما تفریعاتش خیلی زیاد نیست. چون همین کار را در کتاب ام شافعی هم هست، اول حدیث می آورد، بعد شروع می کند تفریعات و استظهار از حدیث. انصافا کتاب الام بر این کتاب مدونه کبری و کتاب موطع مالک می چربد. خیلی قشنگ است یعنی انصافا فقیه است دیگر واقعا

انسان حس می کند در همان مبانی خودشان، ما می گوئیم فقیه نه مبانی ما، اینها خارج هستند از خط ما، در همان عالم خودشان خوب هستند، در اصطلاحات خودشان.

چون ما اصلاً گاهی اوقات مثلاً می گوئیم ابن تیمیه ملاست، یعنی ملاست نسبت به محمد عبد الوهاب، هر دو در یک خط هستند. این بی سواد است او، اما همان سواد خودشان، عالم خودشان، نه اینکه واقعا ملا هستند.

ثم ان المشهور بين العلامة، لذا مرحوم علامه یک مقدار از تفریعات را اضافه کرد. عرض کردم اصل این تفریعات بیشترش از اهل سنت بود، ایشان یک مقدار؛ البته انصافش هم تفریعاتی را که اضافه کرده باز مثل مبسوط نیست که خیلی مثلاً در طلاق، در طلاق سنی ها خیلی فروع دارند. چیزهای عجیب و غریب و حرف های پرت و پلا زیاد دارند. از ابو حنیفه هم نقل شده بیشتر. لکن مرحوم شیخ هم در مبسوط یک مقداری دارد اما خب علامه آن حرف ها را ندارد. انصافاً تفریعاتش دقیق است و چند بار عرض کردم اگر واقعا مطلبی را که پسر ایشان در این شرح خطبه قواعد چون این کتاب ایضاح الفوائد شرح قواعد است، شرح قواعد هم نیست ایضاح، شرح مشکلات قواعد است. یعنی کتاب پدرش را فخر المحققین شرح داده آنجایی که علی اشکال، علی رأی، علی قول، این جور، فقط جاهایی که علامه اشکال کرده ایشان شرح داده است. کل کتاب را شرح نداده، مثل جامع المقاصد، جامع المقاصد کل کتاب را شرح داده، یا مفتاح الکرامه، آنها هم شرح قواعد است، این دوسه کتاب شرح قواعد است.

اما اضافه بر اینکه ایضاح الفوائد شرح است بر قواعد، خود ایشان مرحوم فخر المحققین خطبه قواعد را هم جداگانه شرح داده است. آن خودش یک کتابی است. اصلاً خطبه قواعد خطبه پدرش کتاب پدرش را جداگانه شرح داده، چون می دانید علامه هم غالباً در اول کتبش خیلی نام این فخر المحققین را با عزت می برد، اصلاً عجیب و غریب است، یک علاقه عجیبی به این پسر دارد. محمد، حتی یک جایش دارد که جعلنی الله فداه، خیلی عجیب است علامه تعبیر از پسر خودش به جعلنی الله فداه.

علی ای حال همین اول قواعد هم اسم پسر را برده است. پسریک شرحی هم داده راجع به اینکه من چنین و چنان. آن وقت ایشان در این شرحی که بر مقدمه کتاب پدرش زده، یکی دوبار گفتم، گاهی تکرار می کنم به خاطر اهمیتش و دقتش. ایشان می گوید اختلاف فتاوی پدرم در کتب بر اساس معیارهای آن کتب است. اگر راست باشد خیلی باید فوق العاده باشد علامه. یک مغز غیر قابل تصور، مثلاً قواعد را که نوشته مثلاً سعی کرده یک دوره فقه روی قواعد بیاورد. یا منتهی المطلب را که نوشته یک دوره فقه روی روایات بیاورد. یعنی اینکه

انسان این قدر دقت بکند هزاران فرع فقهی را از دیدگاه قواعد یک جور بیاورد، از دیدگاه روایت یک جور دیگر، خیلی عجیب است یعنی نمی دانم حالا مگر آقا زاده ایشان مبالغه فرمودند. غرض پسر ایشان که این جور نوشته اول شرح خطبه قواعد این نکته را دارد.

به هر حال در همین قواعد تفریعات بیشتر دارد. در منتهی کمتر دارد. دارد در آنجا هم اما. مثلاً در مختلف خیلی کم دارد، چون در مختلف سعی کرده فتاوی فقها را بیاورد. خب خیلی تفریعات نبوده، متعرض نشدند، مگر تفریعاتی که از مبسوط شیخ نقل کرده یا از ابن جنید یا ابن ابی عقیل.

به هر حال یک مقداری از به حساب فقه شیعه هم از مرحوم محقق هم از مرحوم علامه متأثر است. این برای تاریخ فقه شیعه خیلی مهم است. یکی اینکه مرحوم علامه اولین کسی بود که تنويع حدیث را انجام داد. حدیث صحیح بود قبول کرد، ممکن بود یک حدیث صحیح بود قبل از ایشان اصحاب عمل نکردند، ایشان عمل کردند. خیلی از این جهت موثر است. یکی هم همین تفریعاتی را که مرحوم علامه دارد. یکی دعاوی اجماع که ایشان دارد. ایشان زیاد دعاوی اجماع دارد. دعاوی شهرت که ایشان دارد. و چیزهای دیگری که اگر بخواهم بگویم طول می کشد.

ثم ان المشهور بين العلامة و عن تأخر عنه، عدم الجواز بيع المصحف من الكافر على الوجه الذي يجوز بيعه من المسلم، ولعله، ایشان می خواهند بفرمایند که این چون در روایات نیامده، باید ادله دیگری پیدا بکنیم.

لفحوی، فحوی یعنی اولویت، به قول آقایان قیاس چه می گویند، مفهوم موافقت به قول آقایان. ولعله لفحوی ما دله، ما توضیحاتش راعرض کردیم که مفهوم موافقت مفهوم نیست. این که نوشتند مفهوم یا موافق است یا مخالف درست نیست. مفهوم، فقط مفهوم مخالف است.

و لعله لفحوی ما دل علی عدم تملک الکافر للمسلم، یک باب دیگری است که اصولاً کافر عبد مسلمان را مالک نمی شود. فحواش هم برای همین جهت است که اگر مالک، چون تمسک هم کردند به آیه مبارکه، (لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلاً) روایت هم دارد، که یکی از موارد نفی سبیل هم ملکیت است. کافر مالک عبد مسلمان نمی شود، روایت هم دارد در این مسئله. خب اگر بنا شد مالک عبد مسلمان نشود، به طریق اولی مالک مصحف نمی شود. اولویت یعنی این. فحوی یعنی اولویت. اگر یک عبدی را خب این کلام الله است دیگر، آن اگر نشد به طریق اولی.

بینید اینها همه به نحو اجتهاد است. عرض کردیم کرارا قدمای اصحاب ما مخصوصاً قمی ها خیلی مصر بودند از این اجتهاد نکنند، همان که روایت آمده عمل بکنند. این یک.

و ان الاسلام یعلو و لا یعلا علیه، این در کتب ما از بعد از شیخ آمده است. مثل همین کتاب البته این خصوص الاسلام یعلو و لا یعلا علیه را از مصادر اهل سنت صدوق هم دارد.

س: آن وقت با اخباری ها چه فرقی می کردند استاد؟

ج: چه کسانی؟

س: همان هایی که جمود داشتند بر ذات

ج: خب اخباری بودند دیگر فرقی نمی کرد.

س: یعنی همه شان قدیمی ها اخباری بودند؟

ج: بله خب، خب دیگر اخباری معنایش همین است دیگر.

یک اخباری عرض کردم چند بار در اصطلاح فرض کنید محدثین و یا فهرست نگارها و اینهایی که اهل تحقیق هستند یک اخباری به آن معناست. آن اخباری نجاشی هم بعضی جاها کان اخباریا، این اخباری اصطلاح دیگری است. این به این معناست که در هر مطلب هر چه در خبر هست صحیح و ۲۰:۳۸ هم می آورد، تحقیق نمی کند، بررسی نمی کند.

مثلاً فرض کنید ابن عقده هر چه روایت در باب مثلاً رکوع هست برداشته آورده، حالا معارض غیر معارض، دیگر تحقیق نکرده این را قبول بکنیم یا... لذا می گویند یک کتابی در فقه نوشته شده هیچ کسی هم استنساخ نکرده بود، هفتاد بار شتر، هر چه روایت در فقه بود جمع کرده بود، هیچ کسی هم این کتاب را استنساخ نکرد، با اینکه بزرگی قابل استنساخ نبود، این را اصطلاحاً می گفتند اخباری. یک معنای اخباری این است. یعنی روایات را پشت سر هم می آورد، هیچ تنقیح هم نمی کند، تصحیح هم نمی کند، پالایش هم نمی کند، نمی گوید کدام را قبول بکنیم و کدام را نکنیم.

و ان الاسلام یعلو و لا یعلا علیه، عرض کردیم صدوق هم در بحث توارث اهل ملتین حدیث را آورده اما شواهدش نشان می دهد که از اهل سنت است.

فان الشيخ قد استدل به علی عدم تملك الكافر للمسلم، عرض کردم این را ببینید اگر ایشان هم نمی نوشت، این مال مبسوط است، این نحوه استدلال اهل سنت است. من کرارا عرض کردم اهل سنت چون نصوصشان کم بود، از نصوص خیلی استفاده کردند. حالا ممکن است از الاسلام یعلو و لا یعلا علیه ازش استفاده معنوی بشود، مراد ظاهرا این باشد. اسلام بر همه دین ها لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکین، مراد این باشد. اما یک قاعده فقهی از توش در بیاید که نمی شود مصحف را به کافر فروخت. این از ظاهر حدیث در نمی آید. عرض کردیم این بحث ها را سابقا انجام دادیم، دیگر امروز دیگر خیلی چون یک مقدار طولانی شد، بقیه اش هم یک وقت دیگر انشاء الله.

علی عدم تملك الكافر للمسلم و من المعلوم ان ملك الكافر للمسلم ان كان علوا علی الاسلام، فملكه للمصحف اشد علوا علیه، و لذا لم يوجد هنا قول بتملكه و اجباره الی آخره، بعد فرمودند، و حینئذ فلو كفر المسلم انتقل مصحفه الی وارثه، اگر مسلمانی کافر شد، چون در یک روایت مفصلی است که چهار تا حکم دارد، احکام اربعه مرتد معروف است.

یکی اینکه یقتل و لا تقبل توبه و تبین زوجته و تقسم امواله، ایشان می خواهد بگوید اگر این طور باشد اموالش تقسم الی المصحف، آن ولو كان الوارث و الامام، این مصحف خصوص مصحف، بله ببخشید، اینجا چون اول مسلمان بوده اینجا تقسم بالسوی، مثل بقیه اموال. هذا ولكن ذکر فی المبسوط فی باب الغنائم، من توضیحات را چند بار عرض کردم دیگر این گاهی شده فقهای ما مثلا اشکال کردند که شیخ در مبسوط یک جایی یک چیزی گفته یک جایی یک چیز دیگر گفته. این در مبسوط من دیدم هم تکرار دارد در مبسوط، هم اختلاف دارد. این هم من سابقا یک وقتی توضیحاتش دادم، دیگر حالا نه.

ان ما يوجد فی دار الحرب من المصاحف و الكتب، این کلمه مصاحف آمده، آن وقت ایشان می فرماید که و ظاهرش این است که تملك الكفار للمصاحف.

این راجع به بیع مصحف نسبت به کافر که این از تفریعات است. و الا در روایات ما بعنوانه نیامده است. علامه رحمه الله آورده و این هم روی استدلال، یعنی به قول امروزی های فقه ثنایی نه فقه روایی. از روایات نیست.

و الظاهر ان ابعاض المصحف، آیا مثلا قسمت مثلا سی جزء مصحف هست ۱۲۰ حزبش کردند، این را می شود به کافر فروخت؟ آن هم همین طور است. و فی الحاق الادعیه المشتمل علی اسماء الله تعالی کالجوشن الكبير مطلقا او مع کون الكافر ملحدا بها دون المقر بالله لعدم الاهانه و العو وجوه، باز دیگر واضح است که خیلی بعید است این حرف هایی که ایشان فرمودند.

و فی الحاق الاحادیث النبوی بالقرآن وجهان، حکى العزم بهما عن الکرکی و فخر الدین، این جزم به الحاق و جزم به عدم الحاق.

جزم بهما، ضمیر بهما یکی به یکی بر می گردد، یکی به یکی دیگر.

و تردد بینهما عن التذکره علامه، دقت کنید تمام اینها بعد از علامه است. اینها تفریعاتی است که بعد اضافه شده است.

على اللّٰه فیلحق اسم النبى بطریق الاولى لانه اعظم من کلامه، آن وقت باز هم وارد بحث دارهم و دنانیر می شود. چون دارهم و دنانیر آن زمان از دارهم اولیه ای که گفته شد، چون بعضی ادعا می کنند که دارهم قبل از این وقت هم بوده. دارهم و دنانیری که در زمان رسول الله (ص) و امیر المومنین (ع) بودند، می گویند یا رومی بودند یا ایرانی بودند. عکس هایی هم هست، عکس هایشان بعضی چاپ شده و اولین درهم و دیناری که زده شده، سال ۷۳ هجری زمان امام سجاده (ع) می گویند عبد الملك بن مروان به اشاره امام باقر (ع) حالا شاید امام باقر (ع) که آن وقت امام نبودند، حالا شاید روی ارشاد ایشان، حدود ۱۶ سال عمر امام باقر (ع) بود. چون الان هست، الان من دیدم خودم عکسش را دیدم، ضرب فی سنة ثلاث سبعین، و تا یک مدتی شاید ده سال بیشتر پول هایی که من دیدم، عکس هایش را دیدم، فی هم دارد. ضرب هذا الدرهم فی سنه، بعد یواش یواش فی را برداشتند، منسوب به ظرفیت شد، ضرب سنة فلان، و همین هم درست است احتیاج به فی ندارد.

على ای حال در آنها دارد لا اله الا الله محمد رسول الله (ص) دارد توش، و لیظهره على الدین کله ولو کره المشرکین، آیه قرآن دارد. این دراهمی که من دیدم مال سال ۷۳ هم هست، آیه مبارکه قرآن دارد. آن وقت ایشان می گوید اشکال پیدا می شود، چون این آیه چطور فروخته بشود به کافر. لکن خب سیره قطعی بوده که با کفار معامله این جهت می کردند.

س: ۲۶:۱۵

ج: روایت نداریم نه

س: لیسمع کلام الله حالا بیایند گوش بدهند حالا خواندن هم نیست

ج: دیگر می گویم خیلی متعرض نشدم چون خیلی واضح است خلاف سیره قطعی است، نمی شود این حرف ها را زد.

عرض کنم که این هم راجع به این قسمت.

مسئله دوم من عرض کردم خدمتان خود ترتیب مکاسب محرمه ای که شیخ گفته از شرایع است. قبل از شرایع این ترتیب را ندارد. مرحوم شیخ صاحب شرایع محقق حلی، پنج قسم کرد پنج نوع کرد مکاسب محرمه را، شیخ هم از ایشان گرفت. لکن شیخ مرتبش کرده مفصل ترش هم کرده، پنج نوع، همین پنج نوع هم در آن کتاب است. بعد یک خاتمه ای دارد که مسألة مسألة ایشان هم شیخ همان خاتمه را هم برداشته آورده مثل ایشان.

مسئله دوم از خاتمه ای که شیخ دارد جوایز سلطان است. عرض کردیم جایزه به اصطلاح عبارت از مالی بوده که سلطان عادتاً بلاعوض به کسی می داده است. اگر افراد غیر سلطان و غیر سلطه سیاسی می دادند، به او هدیه می گفتند. اما اگر مثلاً از اموال عمومی، سلطان بود، از یک شخصیت اجتماعی مثل آن که اموال، به او جایز می گفتند. و اما اگر کار بود، نه، به اصطلاح اجور می گفتند، اجور القضاة. آن که در مقابل کارشان به آنها می دادند، اجور، یا اجر یا جعل، جعل هم می گفتند

س: معذرت می خواهم نظر شما درباره این مفاتیح و اینها فرمودید

ج: اشکال ندارد، جایز است، سیره قطعی است ولو توش قرآن است. ادله خاص به آن قسمت است اینها را شامل نمی شود. عرض کنم خدمت با سعادتان، هان راجع به بیع مصحف دیگر چون می خواهم روایت بخوانم. فردا یک جمع بندی راجع به بیع مصحف فردا می کنم، چون روایت را باز کردم، حالا دیگر از کار عقب می افتم اگر بخواهم جمع بکنم.

س: به کفار بالاخره چه شد؟

ج: به کفار وجه واضحی ندارد، انصافاً این وجوهی که ذکر شده روشن نیست. خصوصیات کافر با غیر کافر یکی است. حالا این جمع بندی اش را بگذاریم فردا. چون دیگر کتاب باز کردیم فعلاً بخوانیم.

عرض کنم حضور با سعادتان که بحث دوم جوایز سلاطین و جوایز ظلمه. چون طبق قاعده مثلاً چون اینها به زور و ظلم و اینها پول از مردم گرفتند باید جایز باشد، آن وقت از آن طرف هم داریم که اشکال ندارد. مخصوصاً حتی گفته شده که امام مجتبی (ع) و حضرت سید الشهداء (ع) جوایز معاویه را قبول می کردند. کانا یقبلان، چون متعرض این بحث هم بشویم.

عرض کنم که کلمه جایزه در روایات خمس هم آمده، نمی خواستیم وارد این بحث بشویم لکن چون روایت خیلی محل کلام است، شاید آن روایت را هم متعرض بشویم. و الجایزه اذا کان لها شأن، اذا کان چه، یک تعبیری دارد، و الجائزه من الانسان التی، جائزه التی لها

خطر، که در جائزه بزرگ البته این را فقهای ما حمل کردند بر هدیه. اگر کسی یک هدیه بزرگی به شما داد، خمس دارد، هدیه کمی داد خمس ندارد. البته جایزه غیر از هدیه است، اشتباه کردند. این دو تا با همدیگر فرق می کنند.

علی ای حال آن روایت هم اصولا معنای دیگری دارد. حالا من بعدا عرض می کنم.

س: در ذیل روایت علی بن مهزیار آمده دیگر

ج: بله ذیل نیست، وسط هایش است. و الجائزه اذا كان لها خطر، تعبیرش این است. این را دلیل قرار دادند بر اینکه بر هدیه خمس است. آن جائزه هدیه نیست نه، چون آن جائزه ممکن است از بیت المال باشد، چون اموال عمومی است باید خمسش را بدهیم، ممکن است. هدیه مال شخص است، رفیق شما به شما هدیه می دهد. برادران به شما هدیه می دهد.

عرض کنم که انشاء الله بعد دو مرتبه اینها را متعرض می شویم آن جایی که جای خودش بیاید. و جوائز سلطان را بنایشان بر این است که تخصیصا خارج شده روایت آمده که اشکال ندارد. این مرحوم صاحب وسایل هم بایی را به همین جهت، چون روایت داشته، باب ۵۱، دیگر این دفعه گفتیم از وسایل بخوانیم، نکات زائدی بود از کتاب مرحوم جامع الاحادیث می خوانیم.

باب ۵۱ از ابواب ما یکتسب، باب ان جوائز الظالم و طعامه حلال و ان لم یکن له مکسب الا من الولایه، الا ان یعلم حراما بعینه، و انه یستحب الاجتناب علی، و حکم وکیل الوقف المستحل له، عرض کردم مرحوم صاحب شرایع قاعده اش این است، عناوین ابوابش فتوای ایشان است. این هم یکی از کارهایی است که مرحوم آقای بروجردی اشکال داشتند که نباید عناوین باب حکم باشد. ایشان عقیده اش این طور بود مرحوم صاحب وسایل. لذا اگر در یک مسئله ای روایت بود اما اصحاب عمل نکردند، ایشان تعبیر به حکم می کند. ببینید چند تا حکم گفت ایشان، یک: جواز الظالم و طعامه حلال، دو: و ان لم یکن له مکسب الا من الولایه، سه: الا ان یعلم حرام بعینه، چهار: و انه یستحب البته انه و آنه دو جور می شود خواند، عرض کردیم چون ایشان باب دارد، اگر باب بخوانیم باید ان بخوانیم، باب بخوانیم باید آن بخوانیم و انه یستحب الاجتناب این هم حکم پنجم، یک دفعه گفت و حکم وکیل، ببینید و حکم، تعبیرش را عوض کرد.

این دارد صاحب وسایل این کار را می کند. چون روایت وقف بوده توش گیر کرده ایشان، وکیل وقف، لذا ایشان در جایی که گیر می کند با اینکه روایت هم هست می گوید حکم، وکیل الوقف المستحل له.

خیلی خب به هر حال در اینجا روایتی آوردند، چون مرحوم شیخ یک مقدار از روایت...

اما ما قاعدتاً عبارت شیخ را می خوانیم. مرحوم شیخ در این مسئله اول سعی کرده روی قواعد وارد بشود، یا مثلاً این ظالم اموال دیگری دارد یا ندارد، همه اموالش حرام است، بعضی حلال است، علم اجمالی داریم، نداریم، شبهه محصوره است، غیره، برداشته ایشان از راه قواعد اصولی ایشان وارد مسئله شدند و در ضمن هم اگر متعرض روایات شدند یا مثلاً قدما متعرض شدند، ایشان می خواستند بگویند که چه مقدار روایات از روایات از قاعده خارج بشویم. مثلاً جوائز الظالم و طعامه حرام باید این خلاف قاعده باشد، ظالم است و به زور گرفته از مردم. لذا ایشان سعی می کنند حتی المقدور روایات را حمل بکنند بر قواعد الا دیگر حالا آن جوری نباشد دیگر تعبد می شود.

س: آن وقت همین کار شیخ را نمی گویند انسدادی؟

ج: شیخ انصاری؟

س: انسدادی نیست، نه، به روایت عمل می کنند، ایشان به روایت عمل می کنند. تصادفاً خیلی مناقشات سندی، اینجا دارد در یک روایتی مناقشه سندی می کند، اما زیاد اهل مناقشه سندی نیست مرحوم شیخ. مبنایش به قول امروزی ها حجیت خبر موثق به، امروزی یک اصطلاحی گذاشتند حجیت، ما به اصطلاح ما حجیت خبر با شواهد، اینها آقایان می گویند موثق به، حجیت تعبداً داریم، حجیت خبر با شواهد، ایشان با شواهد خبر را قبول می کنند، شواهد طائفه بیشتر، توضیحات این را هم باز کرارا گفتیم که دیگر جایش اینجا نیست.

محمد بن الحسن مرحوم شیخ طوسی باسناده عن الحسن بن محبوب عن ابی ولاد، البته ابی ولاد از بزرگان است، توثیق شده، ثقة است و جلیل القدر است. البته اسمش هم مسلم حفص است در اسم پدرش اختلاف است، حفص بن سالم یا یونس، اختلاف شده.

و کتاب هم دارد ابو ولاد چیز، روایت خوبی هم دارد انصافاً مرد بزرگواری است. قال قلت لابی عبدالله ما ترا، عرض کردیم متعارف در کلمات ادبای عرب ما تُری می نویسند، اما متعارفان ما تُری می خوانیم. آن هم به خاطر اینکه چون معتقدند اگر ما تُری باشد یعنی رأی خودت، ما تُری یعنی ما یریک الله، آن که خدا به تو نشان می دهد. این را احتراماً به کار می بردند که بگویند فقیه من الله دارد این مطلب را می گوید، نه از خودش. فرق بین ما تُری و ما تُری به صیغه مجهول، چون صیغه مجهول برای اینکه اسناد فعل الی الله بشود. اسنادی که الی الله، فعل هایی که الی الله مسند می شود به صیغه مجهول.

ما تُری یعنی ما یریک الله فی رجل یلی اعمال السلطان لیس له مکسب الا من اعمالهم، این دیگر جایزه نیست. و انا امر به فانزل علیه فیضیفنی من را مهمان می کند، یا یضیفنی، و یحسن الیه، یا یحسن الیه، یحسن در خود قرآن به این معنا، انشاء الله یک وقتی صحبت شد راجع به یحسن هم باید یک صحبتی بکنیم.

و ربما امر لی بدراهم و الکسوه، کسوه پوشاک، و قد ضاق صدري من ذلک، من ناراحتم حالا این مردک از وابستگان به، حالا این قلت لابی عبدالله، ابی عبدالله یک هفت هشت ده پانزده سالشان با بنی امیه هستند، بعد بنی عباس، دیگر اینجایش را نمی دانیم با کدام یکی است. از سال ۱۱۴ که امام باقر(ع) رحلت ایشان است بنابر معروف، ۱۱۶ و ۱۸ هم گفته شده تا ۱۳۲، شش سال و دوازده سال، ۱۸ سال با بنی امیه بودند. و قد ضاق صدري من ذلک فقال لی کل و خذ منه، هم پیشش بخور، هم با خودت ببر، حالا چون می گویند خوردن بله، بردن نه، هم بخور هم ببر. فلک المهنه، برای تو گوارا، از هنئه به معنای گوارا، و علیه الوزر، گناه را به عهده او است، و حالا این روایت صحیح السند هم هست. دیگر مرحوم شیخ و دیگران سعی کردند مثل این روایت را حمل بر قواعد بکنند. مثلاً این شخص اموال دیگری داشته، خرید و فروشش کلی بوده، از این راهایی که گفته شده که بعد خواهد آمد.

به هر حال روایت سندش درست است. البته این مربوط به جوائز الظالم نیست. این مربوط به اجور الظالم است. حالا شاید مرحوم صاحب وسائل که طعانه را هم اضافه کرده مرادش این باشد. علی ای حال این مال جوائز نیست، مال شخصی است که شهریه می گیرد. دریافت شهریه از سلطان از ظالم می کند، و...

و رواه الصدوق باسناده عن الحسن بن محبوب، ما کرارا توضیح دادیم کتب حسن بن محبوب معروف بوده در قم هم موجود بوده، نسخه هایش هم در قم نسخه شناسی کردیم که حالا جایش اینجا نیست. در بغداد هم در اختیار شیخ بوده. خود حسن بن محبوب هم به احتمال قوی از ابو ولاد گرفته، از کتاب ابو ولاد، چون مرحوم نجاشی هم که کتاب ابو ولاد را اسم می برد، له کتاب، رواه عنه ابن محبوب. اگر این جور باشد تاریخ حدیث خیلی روشن است. یک نسخه قمی از کتاب حسن بن محبوب است، یک نسخه بغدادی از کتاب حسن بن محبوب است، تا آنجایی که من اینجا نوشتم، تازگی مراجعه نکردم، این مراجعه سابق من است، این دو تا نسخه هم با هم مقارنند، ندیدم اختلاف بین این دو تا.

س: استاد نسبت به خود ابی ولاد که می شود جوائز دیگر آمده از آن شخص گرفته، آن شخص از عمال سلطان بوده

ج: لیس له مکسب الا من اعماله

س: آن شخص بله، می گوید انا امره به

ج: جایز ندارد که، ویحسن الیه،

س: یحسن به و انا امر بدراهم،

ج: بدراهم، این جایزه نیست، جایزه آن است که سلطان می دهد، ظالم می دهد، این هدیه است خودش.

حدیث شماره ۲ و باسناده، ضمیر باسناده به شیخ برمی گردد، عن حسین بن سعید عن فضاله عن ابی المغرا، عرض کردم بعضی معزا، معزا خواندند، معزا خواندند، ظاهرا ابو المغرا باشد، احتمال دو وجه هم دارد. و توضیحات کافی را هم کرارا عرض کردیم. مرحوم حسین بن سعید که در اهواز بودند کتاب ابی المغرا را از طریق فضاله، چون فضاله اهل کوفه بود، آمده به اهواز.

سئل رجل ابا عبدالله و انا عنده فقال اصلحك الله امر بالعامل، عامل در اینجا یعنی کارمند. چون الان در لغت عربی عامل را کارگر معنا می کنند، الان در لغت عربی، وقتی می گویند عامل یا عمال، یعنی کارگر. اگر بخواهند بگویند کارمند می گویند موظف. الان این طور می گویند. اما عامل در اینجا به معنای کارمند است.

فیجیزنی، این جوائز است، بدراهم، آخذاها قال نعم، قلت و احج بها قال نعم، البته مرحوم شیخ و دیگران این را یک حدیث قرار دادند، و رواه الصدوق باسناده عن ابی المغرا، مثله و زاد قال نعم و حج بها، البته ما توضیحات را کرارا و مرارا و تکرارا گفتیم. در کتاب صدوق روی هست نه روا، لکن صاحب وسایل نظر مبارکشان این است که فرقی نمی کند بگوید روا ابو المغرا، یا روی ابی المغراء، مرحوم استاد آقای خویی هم می گفتند فرق نمی کند. و ما گفتیم فرق می کند این دو تا روا و روی فرق می کند. توضیحاتش را دیگر زیاد گفتیم تکرارش نکنیم.

س: اینجا هم هدیه هست از عامل است

ج: عامل خودش کارمند دولت است، خود دولتی است.

و رواه الصدوق باسناده بعد دارد که وعنه یعنی باز از حسین بن سعید مرحوم شیخ طوسی، عن ابی ابی عمیر عن ابی المغراء عن محمد بن هشام او غیره، ممدوح است، اجمالا بد نیست. قال قلت لابی عبدالله امر بالعامل فیصلنی بصله، اقبلها قال نعم، قلت و احج منها، قال نعم، و حج منها.

عرض کردیم در کتاب مرحوم شیخ هم دو تا حدیث می آید در کتاب شیخ هم دو تا حدیث قرار داده، یکی روایت ابی المغراء، یکی روایت محمد بن هشام. ما به نظرمان یکی است. اشتباه شده، این روایت یکی است دو تا نیست. و یک جایش ابو المغرا این که می گوید قال سئل رجل، یعنی سئل محمد بن هشام، این روایت شماره دورا نگاه نکنید. این که می گوید قال سئل رجل این در حقیقت این طور بوده که محمد بن هشام به من اینجور گفت که سئلت، چون در اینجا قال سئل رجل ابا عبدالله و انا عنده ببینید، فقال اصلحك الله امر بالعامل

فیجزینی، قال نعم، قلت، یک دفعه می گوید قلت، قلت یعنی ابو ولاد، ابو المغراء معنا ندارد که، این قلت این قلت همان رجل است، باید می گفت قال واحج بها، قال نعم، این منشأ اشتباه نسخه فضاله است. منشأ این اشتباه.

پس معلوم شد در آن نسخه ای که حسین بن سعید نقل کرده از فضاله یک خرابی در متن پیدا شد. روشن شد دقت کار؟ اما نسخه ای که ابن ابی عمیر دارد این خرابی را ندارد. ابن ابی عمیر و این جلالت شأن ابن ابی عمیر است. عن ابی المغرا عن محمد بن هشام اسم آن رجل را تصحیح کرده، اسم آن محمد به هشام است. البته احتمالاً نسخه بازیک مشکل داشته او غیره، اگر او غیره باشد می شود مرسل. اگر و غیره باشد می شود مسند. قال قلت لابی عبدالله این درست است، این مشکل ندارد. پس این سئل رجل در آن نسخه بعدش هم ببینید امر بالعامل، مثل همدیگر است، ببینید تو آن روایت یک اصلحک الله دارد، در این یکی ندارد. امر بالعامل مثل هم هستند. اینجا دارد یجیزنی بدراهم، آنجا دارد یصلنی بصله، فرق دو تا، در یکی دارد آخذا در آن دارد اقبلها، قال نعم، مثل هم است، قلت و احج منها، اینجا دارد احج بها، قال نعم، حج منها.

س: آنجا حضور داشته مسند نمی شود؟

ج: چرا دیگر ظاهرش سئل رجل است، سئل رجل و قال لی، این طور باید باشد دیگر، و الا قلت نمی آید که سئل بعد بگوید قلت، این با همدیگر جور در نمی آید.

به نظر من روایت یکی است، ابو المغرا نقل کرده، مرحوم فضاله آورده برای حسین بن سعید، حسین بن سعید نسخه ابن ابی عمیر را هم آورده، در نسخه ابن ابی عمیر هم در سندش یک اضافه دارد، محمد بن هشام او غیره، هم در متنش یک کمی اختلاف دارد.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين